

مدخلی نقدی بر امکان نقادی در معماری معاصر ایران

پوریا محمودی اصل همدانی



عکاس: الهه مایانی

مبدأ جدایی میان «منطق مناسبات دنیای جدید» و دنیای قدیم را باید در «اندیشه» جست. جایی در مرکز مجادلات حوزه‌ی «نظر»، اعم از فلسفه و سیاست و هنر و علم، و هر آنچه که سری در وادی اندیشه دارد. این جدایی، درست همان جایی رخ داد که فیلسوفان ماهیتی خودبنیاد به انسان بخشیدند؛ ماهیتی که در فلسفه‌ی روشنگری، به دست فیلسوفی به نام «کانت»، صورت‌بندی دقیقی پیدا کرد – هرچند نغمه‌ی این خودبنیاد بسیار پیش از آن نواخته شده بود. این ماهیت با صورت‌بندی ویژه‌اش، تمام وجوه زندگی انسان مدرن را دچار تغییر کرد. تغییری که به گمان بسیاری، منطق مناسبات انسان را در مواجهه با تمام اشکال زیستی پیرامونی‌اش دگرگون نمود. به عبارتی، توانست رابطه‌ی وجوه گوناگون زیست انسان، اعم از علم، اخلاق، دین، هنر و … را تغییر دهد. منطق مناسبات دنیای جدید، در جدی‌ترین بیانش، مناقشه‌ای بود در مبنای نظری «حقوق».

از منظر منطق مناسبات دنیای جدید، جهان قدیم، حق را متعلق به دیگری‌ای نائسانی و ماورایی می‌دانست. حق، جایی در آغوش دیگری قرار داشت و انسان حقیقت‌جو می‌بایست زندگی را در خدمت تقرب به آن سر می‌کرد؛ اما از نظرگاه انسان جدید با منطق ویژه‌اش، حق می‌توانست جایی در نزد خود انسان باشد. جایی که او با تمام داشته‌های بالقوه‌اش، توانایی دستیابی به آن را داشت. مفهوم‌بندی این مناقشه بر سر حق، در فلسفه‌ی کانت به بهترین وجه صورت گرفت. جایی که اندیشه‌ی حق‌طلب، با نقادی از ابزارها و نیروهای بالقوه‌ی معرفت خود، اساساً حق را محدود به توانایی خود کرد. در این مرحله، یگانه مسیر دسترسی به حقیقت، انسان و نیروهای او بود و مهم‌تر از آن، فقط انسان بود که می‌توانست تصویری از حقیقت به دست دهد. به بیان دیگر، با تغییر پارادایم فلسفه‌ی جرمی به فلسفه‌ی نقدی، جست‌وجوی حقیقت واقعی و عینی جای خود را به جست‌وجوی امکانات معرفت داد و طبیعی بود که در چنین وضعیتی کلیت و ضرورت حق، مسئله‌ای مربوط به حدود ذهن باشد که نیازمند بازاندیشی در منطق مناسبات جدید است.

معماری، به عنوان شأنی از شئون زیست انسانی، نمی‌توانست از این تغییر راهبردی جهان مصون بماند. اجبار معماری به عنوان بازیگری در منطق مناسبات جدید دست‌کم از دو جهت قابل فهم است: ۱. معماری در میانه‌ی دو سایه‌ی سنگین، یعنی «هنر» و «تکنولوژی» همواره در میدان مناقشه حاضر بوده است؛ بنابراین، سیل اندیشه‌ورزی جدید، معماری را نیز درنوردید. ۲. شناخت معماری به عنوان «امری اجتماعی»، که به تبع تغییر راهبردی در مرجع مفهوم «حق» بیش از هر هنر دیگری معماری را نیازمند «مفهوم» می‌کرد. این دومی، بیش از اولی در منطق مناسبات جهان جدید به منازعه و کشمکش انجامید، چرا که اگر جهان قدیم با منطق مناسبات ویژه‌اش، حقیقت را مطلق و معماری را در مقام بازفمایی حقیقتی سرمدی می‌دانست، جهان جدید با تغییری که در مرجع مفهوم «حق» ایجاد کرده بود، معماری را بنیادی انسانی و طبعاً اجتماعی – به سبب بازتعریف انسان در مرتبه‌ی اجتماعی‌اش – می‌بخشید. بنیادی که مرجع مشروعیت مفهوم معماری را جایی جز خود «انسان» نمی‌دانست. بنابراین، معماری به مثابه امری اجتماعی، مشروعیتش را از انسان و اندیشه‌ی انسانی می‌گرفت. انسانی که پیش‌تر، ثابت کرده بود که یگانه مرجع «حق» است. التفات به این تغییر راهبردی در مفهوم حق و مرجع مشروعیتِ برساختِ مفهوم برای معماری، موضوعی است که به‌گمان نگارنده از اهمیتی بنیادین برخوردار است. به بیانی موجز، معماری امروز ایران می‌بایست مفاهیم خود را از کدام مرجع بگیرد تا با منطق مناسبات دنیای کنونی ایران همساز باشد؟ چرا که امر اجتماعی برای پذیرش بین‌الذهانی نیازمند درجه‌ای از کلیت است و این کلیت، عامل مشروعیت‌بخش امر اجتماعی است. مشروعیت معماری در منطق مناسبات جدید بی‌واسطه‌ی مفاهیم امکان‌پذیر نیست، مفاهیمی که بتوانند توجیهی برای «اجتماعی بودن» آن نوع معماری‌ای باشند که در پیوند با خودبنیادی انسان و در پاسخ به نیازهای زیستی او شکل گرفته است.

عده‌ای از نظریه‌پردازان هنر و معماری و معماران ایران امروز، مرجع مشروع مفاهیم برای معماری را در «تاریخ» می‌یابند. این گروه، اعم از آن دسته‌ای که به «سنت‌گرایان» شهرت دارند یا آنها که با نام «تاریخ‌گرا» ایشان را می‌شناسیم، به تاریخ بازمی‌گردند تا بتوانند از ماده‌ی تاریخ، امروز را بسازند. ماده‌ای که در منطق مناسبات دنیای ویژه‌ی خود تولد و تکامل یافته است. از منظری که رابطه‌ی مفاهیم با معماری در نظام پیشاکانتی و پساکانتی تبیین شد، سنت‌گرایان به مغالطه‌ای در نسبت میان «منطق مناسبات قدیم» و «منطق مناسبات جدید» دچار می‌شوند. این مغالطه چنان به خطا و دامن‌گیر است که تطور تاریخی مربوط به تغییر راهبردی مفهوم «امر اجتماعی» معماری، به تبع تغییر در مرجع مفهوم حق را نادیده می‌انگارد. به همین جهت است که بازگشت به تاریخ، نه از رهگذر پدیده‌شناسانه، که به سیاق سنت‌گرایانه، بازگشتی است تماماً «بی‌زمان» و «بی‌مکان». مقصد بی‌زمانی و بی‌مکانی، انکار قطعی تاریخی‌گری^۱ است. چرا که هر نظرگاه تاریخ‌گرا قهراً باید تطور زمانی مفاهیم را در نظر بگیرد و چنانکه گفته شد، بی‌توجهی به تغییر مفهوم و مرجع آن در معماری، نمی‌تواند چاره‌ای برای مفهوم‌یابی معماری امروز ایران باشد.

دسته‌ی دیگری از معماران امروز ایران، مرجع مشروع مفهوم برای معماری امروز ایران را در معماری غربی می‌بینند. ایشان به این باورند که با مشاهده‌ی مصادیق معماری‌های امروزین غربی، می‌توان مفهومی برای معماری امروز ایران دست‌وپا کرد و مبنای نظری معماری امروز ایران را تدوین کرد. به زعم نگارنده، چنین راهی نیز بر خطا است. چرا که این رویکرد در عین بی‌توجهی به سیر اندیشه در جهان غرب و سیر اندیشه در ایران است. درک معماری از جنس تجربه‌ی فرم و فضاست و مشاهده‌ی مصادیق معماری غربی، انسان ایرانی را در بهترین حالت به سمت مفهوم‌سازی بر زمینه‌ی اندیشه‌ی خویش درباره‌ی این مصادیق می‌راند و اینجاست که «مغالطه‌ی مفهوم و مصداق» دستیابی انسان ایرانی را به معماری غربی به مثابه‌ی مصداق عینی معماری ممتنع می‌کند. چنین رویکردی در مفهوم‌سازی، به اقتباسی ناشیانه از مصادیق معماری غرب در عین بی‌توجهی به مبانی سیر اندیشه در غرب و ایران می‌انجامد؛ و از همین رو، در پاسخگویی به مسائل و مصائب معماری ایران، سترون خواهد ماند، چرا که مفهوم معماری غرب در عین همسازی با سیر اندیشه‌ی خود، با چارچوب اندیشه در ایران امروزین ناهمساز است. نگارنده از رویکرد این دسته به «همزمانی امور ناهم‌زمان» یاد می‌کند. در وضعیت همزمانی امور ناهم‌زمان، کنش معمار در برقراری نسبتی میان مفاهیم و کالبد معماری، در وضعیت معماری امروز ایران ممتنع می‌شود. کنشی که مشروط است به تبیین صحیح «مفهوم». به همین‌جهت است که می‌توان گفت مادامی که جایگاه اندیشه‌ی انسان ایرانی در جهان جدید تعریف نشود، حمل مفهوم معماری غرب بر معماری ایران به ناکجاآبادی بیش نمی‌انجامد. برای حل مشکل «همزمانی امور ناهم‌زمان» نیاز به مقدمات و راه پژوهشی پرفراز و نشیبی است که جامعه‌ی معماری ایران برای برون‌رفت از این انسدادِ نظری ناگزیر از پیمودن آن است.

آنچه که در سیر تطور معماری غرب رخ داده است از اساس با رویکردهای معماری معاصر ما در این مواجهه‌ها متفاوت است. معماری غربی، به تبع سیر اندیشه در غرب، روندی منطقی را از سر گذرانده است. روندی که در نتیجه‌ی تغییر راهبردی مفهوم «حق» و به تبعیت از آن، تغییر راهبردی در مفهوم مشروع معماری صورت گرفته است. معماری نمایانگرِ حقیقت سرمدی به معماریِ نمایانگرِ امر اجتماعی تغییر یافت، که مشروعیت خود را از اجتماع خرد و زیست انسانی برگرفته است. مفاهیم در معماری سنتی غربی، ناظر به حقیقت متعالی‌اند و معماری متعین و کالبدینه شده، در پرتو چنین مفاهیمی مشروعیت می‌یابد. معماری گوتیک، به مثابه عصری در جهان مادی، نه نشانگرِ خلاقیت معمار، که بازتاب و به بیان دقیق‌تر تجلی مفهوم حقیقت مسیحیت است. مفهومی که معمار و معماری‌اش صرفاً ابزاری در خدمت حقیقت‌اند؛ درست به این دلیل که وجودی مستقل و بالذات ندارند. آنچه وجودی مستقل است، حقیقت سرمدی مسیحیت می‌باشد. به همین نسبت است که منطق قابل تشخیصی میان کالبد معماری در دوره‌ی گوتیک با مفهوم حقیقت مسیحی (البته در دوره‌ی اسکولاستیک و تبیین توماسی مسیحیت) برقرار است.

در دنیای جدید اما نخست سوژه‌ی دکارتی در مقابل جهان به مثابه ابژه قرار می‌گیرد و این البته به دوانگاری‌های سوژه/ابژه، روح/جسم و مفهوم ذهنی/امر عینی دامن می‌زند. در چنین وضعیتی یگانه مرجع مشروعیت‌بخش و کلیت‌بخش، عقل آدمی است. در عصر روشنگری و مقارن با فلسفه‌ی نقدی کانت «سوژه‌ی دکارتی» به «من استعلایی» استحاله می‌شود و این به معنی آغاز پرسشگری از امکان اموری است که نیازمند کلیت‌اند. در این وضعیت است که امور اجتماعی، مرجع مشروعیت خود را در این امکان بازمی‌یابند. بستر معماری امروز غربی در سایه‌ی تطور چنین نگرشی تکوین می‌یابد و طبیعی است که بتواند در چنین سازوکاری، پاسخی بر امکان خود به مثابه امر اجتماعی و در فراغت از مفاهیم متعالی بیابد. منطق مناسبات دنیای جدید در غرب، درست به همان نسبتِ منطق مناسبات دنیای قدیم با وضعیت زیستی هم‌دوره‌ی خود، همساز با شئون زیست انسان جدید است. معماری در دنیای جدید، اینجا نیز نسبتی منطقی با مفهوم حقیقت که اکنون در نزد انسان، در اینجا معمار، است برقرار می‌سازد. به همین جهت در همبودی مفاهیم معماری به مثابه امری اجتماعی با معماری غربی، معماری غرب معاصر و به تبع آن نقد این معماری ممکن می‌شود.

تردیدی نیست که نقد معماری اساساً در بستر مفاهیم میسر است. براساس آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد حلقه‌ی مفقوده‌ی وضعیت کنونی نقادی معماری معاصر ایران را می‌بایست در مناقشه بر سر تبعات تغییر راهبردی از

«منطق مناسبات دنیای قدیم» به «منطق مناسبات دنیای جدید» یافت. وضعیت اجتماعی برساخته‌ی چنین تغییری را در ادبیات سیاسی «وضعیت سکولار» دانسته‌اند؛ که بی‌تردید یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های دنیای جدید است. حال می‌توان پرسشی دقیق طرح کرد که مقدمات نظری ویژه‌ای را از سر گذرانده است: چگونه معماری در منطق مناسبات جدید – یا به تعبیر سیاسی آن در وضعیت سکولار – در ایران امروز ممکن است؟ با عطف توجه به اینکه در وضعیت سکولار، چه مناسباتی میان مفاهیمی نظیر سیاست، علم، هنر و … و نهادهای برخاسته از اینها برقرار است، نخست باید تکلیف انسان ایرانی امروزین در میانه‌ی این مفاهیم روشن شود. با تبیین جایگاه انسان ایرانی امروز است که می‌توان پاسخی روشن به پرسش امکان یا امتناع «معماری در منطق مناسبات جدید» و در جغرافیای سیاسی امروز ایران داد.

معماری به عنوان یکی از مصادیق «امر اجتماعی» که در وضعیت سکولار از مفهوم مختص به خود برخوردار است، باید نمایانگر وضعیتی باشد که از بطن مفاهیم متضمن اندیشه‌ی سکولار برآمده است. معماری در چنین وضعیتی، می‌بایست به مثابه مصداقی از مفاهیمی باشد که به وضعیت جدید اعتبار بخشیده است. فقط در این شرایط است که می‌توان از گرفتار شدن معماری در مغالطه‌ای حل‌ناشدنی میان منطق مناسبات دنیای جدید و قدیم عبور کرد و فقط در این شرایط است که معماری نمایانگر و متضمن حقی است که معطوف به انسان در میانه‌ی امور اجتماعی در وضعیت سکولار است. بدیهی است آنگاه که از وضعیت سکولار سخن می‌گوییم مقصود، «امر واقع»ی است که در زیست امروزین ما جریان دارد و لزوماً «امر مطلوب» تلقی نمی‌شود. اگر پیش از اندیشیدن به معماری در فکر سازوکارهای تغییر «امر واقع» به «امر مطلوب» باشیم در محدوده‌ی معماری نمی‌اندیشیم. بنابراین این امر واقع – در استقلال از خواستنی یا ناخواستنی بودنش – امری است که خود، بنیاد تعریفش را از تغییری راهبردی در مفهوم «حق» برگرفته است. به نظر می‌رسد مسیر پاسخگویی به پرسش «امکان معماری در منطق مناسبات جدید» – در صورتی که بخواهیم از یک سو، نگاهی مبتنی بر روش‌شناسی (نه گرته‌برداری محتوایی) در سیر اندیشه‌ی غرب ببندازیم و از سوی دیگر، به برقراری دیالوگ با استلزامات متافیزیکی فرهنگ خودمان پایبند باشیم و تکلیفمان را با امر متعالی در معماری روشن کنیم – از بستر تطور ایده‌آلیسم آلمانی و توجه به مفهوم امر «استعلایی» در مقابل امر «متعالی» می‌گذرد و پیشروی نظری در این بستر، مستلزم گشودن بحثی در پدیده‌شناسی تاریخ، آگاهی، خودآگاهی و مفاهیمی از این دست است. این استلزام، نتیجه‌ی منطقی بحرانی است که انسان خودبنیاد با آن روبرو است و نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آن عبور کرد و به گشایش نقادی در معماری ایران امید داشت.

پی‌نوشت

۱. «Historicism»: هیستوریسیزم، هم به «تاریخی‌گری» و هم به «تاریخ‌گرایی» ترجمه شده است. آنچه از «تاریخی‌گری» در این بخش از مقاله مراد است، متفاوت است از آنچه در رابطه با تاریخ‌گرایی در نزد سنت‌گرایان افاده می‌شود. تاریخی‌گری متضمن زمان‌مند و مکان‌مند بودن مفاهیم و وقایع است. به عبارتی، همه چیز را تاریخی می‌داند. لیکن نزد سنت‌گرایان، بسیاری از مفاهیم غیرزمان‌مند و غیرمکان‌مند و در نتیجه غیرتاریخی‌اند.